

«لَا يُؤْخَذُ اللهُ الْعِبَادَ الْأَيْدُ نَوَجِهِمْ وَمَا رُبَّكَ بِظَلَامٍ لِمَنْ جِيءَ بِهِ وَتُدْعَى لَهُ الْحَمْدُ عَلَي كُلِّ حَالٍ : خدا بندگان را فقط به کفر گناهان نشان مجازات میکند و پروردگارتو هیچ بر بندگان ستم نمیکند و در هر حال سپاس و ستایش خدای راست ...»

سهل بن هارون میگوید که چند روز پیش از نکبت برمکیان در رقه نزد یحیی بودم ، ناگهان خوابش در ربود ولی پس از چند لحظه سراسیمه از خواب پریده گفت بخدا قسم که دوران عزت ما پایان رسیده ، گفتم چه میگوئی ؟ گفت مگر این شعر را از سرش غیبی نشنیدی ؟

<p>گوئی در راه جحون و صفا (نام دو محل) دوستان و هم سفرانی نبودند و کسی در مکه داستان پردازی نکرده بود .</p>	<p>كَاَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْجَحُونِ اِلَى الصَّفَا اَنِيْسُ وَلَمْ يَسْمَرْ بِمَعْتَه سَامِرُ</p>
---	---

گفتم این خواب و خیالی بیش نیست ، ولی ناگهان این بیت بی اختیار بر زبانم جاری شد :

<p>بلی ، ما از ساکنان آن دیار بودیم که انقلابات زمانه و بدبختیهای روزگار مارا تباہ ساخت .</p>	<p>بَلِي نَحْنُ كُنَّا اَهْلُهَا فَا بَادَنَا ضُرُوفُ النَّيْمَانِي وَالْجُدُودُ الْعَوَائِرُ</p>
---	---

یحیی از شنیدن این شعر بفکر فرو رفت و سه روز پس از این گفتگو جعفر بشهادت رسید .

همین که کاروان تاراج شده برمکیان به بغداد رسید هنگامه ئی رخ داد و در هر خانه رستاخیزی بر پا گشت و چشمی نماند که بر روزگار زار آنها

سوگواری
بر جعفر

گریان نکرده، گروهی از کمیزان و بانوان دوستانه آن‌ها موی کنان و مویه کنان اشعار جانسوزی در این مصیبت بزرگ و جانفرسامی خواندند و در فاصله اشعار خود کلمه یا هوالی (بصیغه جمع یا هوالی) را تکرار میکردند که بعدها این سبک و وزن شعر بنام موالی شهرت یافت. . مانند :

ای کاخ ا شهریاران روی زمین
و ایرانیان چه شدند ؟ آنها که ترا
باشمشیر و ژوبین، نیزه و سپر حمایت
میکردند کی جارفتنند ؟

شاید بزبان حال بگوئی که استخوان
همگی آنها در زیر توده های
سرد و فسرده خاک پوسیده شده
و بوم شوم بالای این خرابه ها بال
و برگشوده است .

يَادَا رِ اِبْنِ مَثْلُوكَ الْاَرْضِ وَالْفَرَسِ ؟

اَيْنَ الَّذِيْنَ حَمَوْهَا جَانِفِنَا وَالتَّرْسِ ؟

قَالَتْ تَرَاهُمْ وَاَنْتَ حَتَّى الْاَرْضِ وَالْفَرَسِ ؟

وَ اَتَى غُرَابُ الْبَيْتِ وَ رَقْرَقَ حَوَالِيَا

يا هواليا

هارون پس از اطلاع از تأثر عمومی وسیله منادیان خود در شهر اعلام کرد هر کس که نام برمکیان را بر زبان آورد و یا شعرا اشعاری در سوگواری آنها بگویند مجازات خواهند شد، ولی چون محروم شدن کشور از خدمات آنان و کشته شدن جعفریک پیش آمد عادی نبود مردم فرمان خلیفه را نپذیرفته گرفته همگی به عزاداری پرداختند، مردها شعارهایی بر روی پارچه های سفید نوشته در کوچه ها و شاهراهها آویزان میکردند و با آنکه پاسبانان این پارچهها را میسوزانند^{۱۸۵} و اجتماعات را برهم میزدند باز هم در گوشه و کنار چند نفر دور هم جمع شده از آنها ذکر خیر میکردند

و از شعرا میخواستند تا در مصیبت آنها اشعار جانگدازی بسرایند حتی شعرای دربار با آنها همدردی میکردند و شاید تا آن تاریخ در مرگ هیچ يك از بزرگان اسلام چنان ماتم عمومی برپا نگردیده بود. اینك نمونه‌ئی از مرثیه‌های چندتن از شعرای سرشناس آن عصر را باطلاع خوانندگان میرسانیم :

سیف بن ابراهیم

پس از برمکیان ستارگان بندل و
بخشش از آسمان بزمین فرود آمدند و
دست سخاوت از کار افتاد و دریای
جود و کرم خشك گردید ، ستارگان
خاندان برمك که راهنمای ساربانان
در بیابانها بودند ، یکبار هافون کردند

هَوَاتُ أَهْجَمُ الْجَدْوَى وَ شَلَّتْ يَدَا لَنْدَى
وَ غَاضَتْ بِحَارُ الْجُودِ بَعْدَ الْبِرَامِكِ
هَوَاتُ أَهْجَمُ كَانَتْ لِأَبْنَاءِ بَرْمَكٍ
بِهَا يَعْرِفُ الْهَادِي طَرِيقَ الْمَسَالِكِ

ابونواس

ای خفته در گور که صفات نيك تو
بر سر زبانها است ! خدا ترا غرق
آمزش و رحمت خود بفرماید ،
اگر تو یکبار جام مرگ را
سر کشیدی ولی من روزی هزار بار مزه
مرگ را می چشم .

يَا غَائِبًا فِي الشَّرَى يُتَسَلَّى مَحَاسِنُهُ
اللَّهُ يُولِيكَ غَمْرَانًا وَاحْسَانًا
إِنْ كُنْتَ جَرَعْتَ كَأْسَ الْمَوْتِ وَاحِدَةً
فِي كُلِّ يَوْمٍ أَذُوقُ الْمَوْتَ الْوَافَا

دعبل خزاعی

وَمَا رَأَيْتُ السِّيفَ جَنْدَلَ جَعْفَرَ آ

وَمَا ذِي مَنَادٍ لِلْخَلِيفَةِ فِي يَحْيَى

بَكَيْتُ عَلَى الدُّنْيَا وَأَيْقَنْتُ أَنَّمَا

فَصَارِي الْفَتَى فِيهَا مُضَارِقَةَ الدُّنْيَا

إِدْبَتُمْ أَجْعَى الْدِفْضُ ذِي النَّدَى

أَمْ الشَّيْخُ يَحْيَى أَوْ لِمَجْبُودٍ بِسَامُوسَى

أَمْ أَمْلِكُ الْمَصْدُوبِ مِنْ بَعْدِ عِزَّةِ

أَمْ أَجْعَى بِكَمَاءِ السَّمْعُولَاتِ عَلَى الشُّكْلَى

لِعَلَّتُمْ أَجْعَى بَعِينٍ غَزِيرَةٍ

وَقَلْبِي قَرِيحٍ لِأَيْمُوتِ وَ لِأَيْبَحِي

بَنِي بَرْمَكٍ كَنْتُمْ نَجْوَمَا مُضِيثَةَ

جِهَابِ بَهْتَدِي فِي ظِلْمَةِ السَّلِيلِ مِنْ أَسْرَى

وقتی که دیدم جعفر را با شمشیر
بغاک و خون افکندند و جارجی
خلیفه راجع به یحیی در کوچه ها
ندا در داد .

بردنیای فانی و زندگانی آن بسی
گریستم و یقین کردم که آخرین
مرحله زندگانی بشر همانا هرگ و
سفر به آخرت است .

بر کدام نیک از شماها بگیریم ؟ آیا
بر فضل بخشنده و زادمرد یا بر یحیی
سالخورده یا موسی عزیز خود اشک
بریزم ؟ یا برای شاهزاده ئی که پس از
دوران عزت بالای جسر بدار آویخته
شده ، یا مانند زنان داغدیده شیون و
ناری بکنم ؟

ولی من با چشمانی خونبار و دلی
داغدار برهمگی شما میگیرم و
هیچ قرار آرام ندارم .

ای برمکیان ! شما چون
ستارگان درخشنده آسمان بودید
که مسافران شب در پرتو روشنائی
شما راه خود را پیدا میکردند !

عبدالمطلب و قاشی

هَذَا الْخَالُونَ عَنْ شَجْوَى فَنَامُوا
 وَعَيْنِي لَا يَلَائِمُهَا مَنَامٌ
 وَمَا سَهَرِي لِأَنِّي مُسْتَهَامٌ
 إِذَا أَرَقَ الْمَهَبُ الْمُسْتَهَامُ
 وَلَئِنِ الْحَوَادِثُ أَرَقَّتْنِي
 فَلِي سَهْرٌ إِذَا تَجَدَّدَ النَّيَامُ
 أَصْبَتُ بِسَادَةِ كَادُوا أَعْيُونًا
 بِهِمْ تَسْفَى إِذَا انْقَطَعَ الْغَمَامُ
 فَقُلْتُ وَقِي الْغَوَاةِ ضَرَبْتُمْ نَارَ
 وَلِلْعِبْرَاتِ مِنْ عَيْنِي التَّجَامُ
 عَلَى الْمَعْرُوفِ وَالْأَنْدِيَا جَمِيعًا
 لِدَوْلَةِ آلِ بَرْمَكِ السَّلَامُ
 جَزَعْتُ عَلَيْكَ يَا فَضْلَ بْنَ دِحْيَةَ
 وَمَنْ يَجْزَعُ عَلَيْكَ فَلَا يَلَامُ
 فَلَسْتُ أُرَقِبُ قَشَتَكَ يَا بَنَ دِحْيَةَ

آنها که دلهایشان از غم و اندوه
 خالی بود همگی بخواب ناز رفتند
 در حالی که خواب بر چشمان من
 حرام گردیده است، اگر عاشق بیقرار
 بی خوابی بکشد ولی بیداری من
 ناشی از عشق و دلدادگی نیست
 بلکه پیش آمده‌های ناگوار خواب
 را از دیدگانم روده و از اینرو هنگام
 خواب و آسایش دیگران من شب
 زنده داری میکنم. من از مصیبت
 سرورانی که در خشکسالی سرچشمه
 جود و کرم بودند و مزرعه وجود
 خود را از فیاضی آنها میراب
 میکردیم، داغدار شدیم.

در حالی که از آتش هجران
 آنها سوخته و اشک از دیدگانم
 سرازیر بود گفتم

پس از برمکیان آزادگی و
 مردانگی و تمام خوشبهای زندگانی
 این دنیا را باید بدرود گفت ..

حَامًا فَلَهُ السِّيفُ الْحَامِ
 أَلَهُوْبَعْدَ كُمْ وَأَقْرَ عَيْنَا
 عَلَيَّ أَلَهُوْبَعْدَ كُمْ حَرَامٌ

ای فضل پسر یحیی! بر تُو زاری
 و بی تاب می‌کنم و هر کس که در مصیبت
 تو بیقراری کند در خور سرزنش نیست
 ای جعفر فرزند یحیی! پیش از گذشته
 شدن تو بخاطر نداشتیم که شمشیر
 شمشیر دیگری را ببرد و از کار
 بیندازد .

آیا پس از مرگ شما می‌توانم از
 خوشبختی‌های زندگی بهره‌مند شده و
 دیدگانم روشنی بخش گردد ، در
 صورتیکه پس از شما تمام مسرات
 زندگی بر من حرام گردیده است .



و كَيْفَ يَطْلُبُ لِي عَيْشٌ وَفَضْلٌ
 أَسِيرٌ وَدُونَهُ الْبَلَدُ الثَّامُ
 وَجَعْفَرٌ ثَمَوِيًّا بِالْجِسْرِ أَجَلَتْ
 مَحَاسِنُهُ السَّمَائِمُ وَالْقِتَامُ
 أَقُولُ وَقَمْتُ مُنْتَصِبًا لَدَيْهِ
 أَلِي أَنْ كَادَ يَفْضِحَنِي الْقِيَامُ
 أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا خَوْفُ وَاشِي

در حالی که فضل در آن شهر شوم
 زندانی، و نعل جعفر روی پل آویخته
 و محاسن او را گرد و خون فرا گرفته
 است، چگونه زندگی در این دنیا
 برایم گوارا خواهد بود ؟
 من در پای نعل او ایستاده و چنان
 بر او سوگواری می‌کردم که نزدیک
 بود سبب سوائی من شود. بخدا قسم!

که اگر بیم از سخن چینان و مراقبت
 خلیفه نمی بود هر آینه مانند طواف
 حاجیان بدور حجر الا سود در کعبه
 من نیز گرد نعش گردیده و از آن
 تبرک می جستم

و عین لیل خلیفته لآ قنایم
 لطفنا حول جدّک واستلمنا
 کمال الدناس بماء حجر استلام

انس بن ابی شیخ

بخدا قسم، مرگ برای نوجوانی که
 دفتر زندگانی او پاک باشد ننگه و
 رسوائی نیست .

هر آن کس که از پیش آمدهای
 روزگار قرار و آرام را از دست دهد،
 بناچار روزی در برابر مصیبت باید
 شکبیا باشد .

جعفر! اگر تمام غمها و مصیبتهای
 دنیا در کامم فروریزد ولی خدا نکند
 که روح پاک تو از من دوری جوید...
 و تا زمانی که فاختهها بر شاخسارها
 نغمه سرائی کرده و گنجشکان در
 فضا پرواز میکنند، بسو گندی که
 خورده ام بر تو اشک خواهم ریخت

لعمرك ما فی الموت عار علی الغتی
 اذالم تُصیبه فی الحیاء المعایر
 ومن كان مما يحدث الدهر جازعا
 فلا جد يوما أن يرى و هو صابر
 فلا بعدك لك الله عنی جعفرأ
 بروحی و لودارت عنی الدوائر
 فیالیت لا انفك أبغیک ما دعت
 علی فین ورفاء اوطار طائر

اشبجع سلمی

وَلَيْ عَنْ الْبَثِّ كَيْبَانُو بَرْمَكِ
 فَلَوْ تَوَالَى النَّاسُ مَزَادُوا
 كَمَاثَمَا إِذَا مَشَهُمْ كَلْبَا
 كَمَاثَمَا لِأَهْلِ الْأَرْضِ أَعْيَادُ

برمکیان از دنیا رخت بر بستند و
 نسل‌های بی در پی بشر در فضائل
 بیای آنان نمیرسند گوئی سراسر
 روزگار آنها برای مردم دنیا روزهای
 جشن و شادمانی بود

قَدَسَادَ دَهْرُ بَنِي بَرْمَكِ
 وَلَمْ يَدْنِعْ فِيهِمْ لِنَائِقِيَا
 كَانُوا أَوْلَى الْخَيْرِ وَهُمْ أَهْلُهُ
 فَارْتَمَعَ الْخَيْرُ عَنِ الدُّنْيَا

زمانه چنان برمکیان را از
 دست‌ما ربود که دیگر دیدار آنها
 غیر ممکن است
 تمام افراد این خاندان خیر خواه
 و نکوکار بودند و اکنون خوبها از
 صفحه روزگار بر چیده شده است

صالح اعرابی

لَقَدْ خَانَ هَذَا الدَّهْرُ أَجْنَاءَ بَرْمَكِ
 وَأَيُّ مَلْدُوكٍ لِمَ تَخَنَّتْهَا دَهْوَرُهَا
 أَلَمْ يَكْ بِحَيٍّ وَالِي الْأَرْضِ كَلْبَا
 فَأُضْحِي كَمَنْ وَارِقَهُ مَسْبَا تَقْبُورُهَا

روزگار در حق برمکیان سست
 عهدی و خیانت کرد ولی باید دید که
 با کدام يك از بزرگواران و شهریاران
 بیوفائی نکرده است؟ آیا بحیی
 برمکی که اکنون هانند دیگران
 در گور خود آرمیده وقتی بر
 سر زمینهای بزرگ حکمفرمایی
 نکرده بود؟

طبری روایت میکند ابراهیم بن نهیک از گذشته شدن جعفر به

اندازه‌ئی پریشان خاطر شده بود که بیشتر اوقات میگریست و فریاد می‌کشید : **و اجعفراه ! و اسیداه !** من قاتل تو را خواهم کشت .. تا آنکه هارون روزی او را طلبیده شراب زیادی باو خوراند بعد برایش گفت من هم از گذشته‌شدن جعفر سخت پشیمانم ! ابراهیم گفت گناه بزرگی مرتکب شدی و خدا از سر تقصیرت درگذرد ! رشید از سخنانش بخشم آمده دستور داد تا فوری او را بکشند .

در زندان بغداد
 فضل بیش از سایر افراد خانواده در زندان بیتابی میکرد، از خوردن و آشامیدن خودداری مینمود و از خدا آرزوی مرگ می‌گرد . همین‌که هارون از حالش اطلاع یافت یکی از شبها بزندان رفته ضمن سخنانی برایش گفت که جعفر مردی بهیمنکار و حق ناشناس بود و بارها مرا علیه تو تحریک میکرد و نمیدانم برای چه این اندازه برایش دلسوزی و اظهار تأسف می‌کنی !! فضل که عنان شکیبائی را از دست داده بود با صدای بلند بنای گریستن گذاشت ... خلیفه او را در آغوش گرفت و ردای خود را بر دوشش انداخت ، سپس خوراک طلبیده او را وادار بخوردن کرد ... آنگاه فضل رو بدو نموده گفت شاید او چنان بوده که میفرمائید ولی دهر حال سزاوار کشتن نبود و امیر المؤمنین دیگر وزیرى مانند جعفر پیدا نخواهند کرد ... اکنون نمیدانم سر نوشت من و پدرم بکجا خواهد کشید ... رشید از شنیدن سخنان او سر به زیر افکنده چیزی نگفت و در حال خشم بیرون رفت و از آن شب زندانیان برمکی بیش از پیش زیر فشار و شکنجه قرار گرفتند .

ابوالحسن بن حسین حکایت میکند که پس از چند روز دیگر مسرور بهمراهی چندتن از غلامان بزندان رفت و بدستور خلیفه صورت

دارائی برمکیان را از فضل مطالبه نمود و او در جوابش گفت دارائی ما در راه خدا صرف شده و ما همواره مال را وسیله حفظ آبروی خود قرار داده ایم.

ناگهان مسرور بر آشفت و بهمراهان خود دستور داد تا دو بیست ضربه تازیانه باو بزنند و پس از ساعتی فضل از شدت درد از هوش رفت. من سرش را در دامن گرفته بدلداریش پرداختم تا آنکه کم کم چشمانش را باز کرد و برای تسکین دردهای خود پزشکی بر بالین طلید، آنگاه رو بمن کرده گفت یکی از خوبیهای پدرم در حق هارون این بود که هادی قصد کشتن او را داشت ولی در اثر کوشش و تلاش پدرم از مرگ نجات یافت سپس با دستگیری او بر مسند خلافت نشست او شیر مادر مرا خورده و برادر رضاعی من بود و بواسطه فداکاریها و تدبیرات جنگی پدرم در تمام لشکر کشی‌ها پیروز میشد، ما هیچگاه باموال خلیفه دست خیانت دراز نکرده و هیچوقت بدخواه او و کسانش نبودیم و اینک ما را به بهانه مصادره دارائی موهوم زندانی میکند و ترسی از خدا ندارد، ولی مسلمانان رفتار ظالمانه و بیدادگری او را فراموش نخواهند کرد. سپس این دو بیت را خواند:

إِنِّي اللَّهُ فِيمَا نَابِنَا تَرَفَعِ الشَّعْوَى

فَقَمِي يَدِيهِ كَشَفَ الْمَضْرَبَةَ وَالْبَلْدَى

خَرَجْنَا مِنَ الدُّنْيَا وَدَخُنَا بِأَهْلِهَا

فَلَا تَحْنُ فِي السَّمَوَاتِ فِيهَا وَلَا الْأَحْيَا

دنیارا بدرود میگوئیم.

خبر مجازات فضل در بغداد انتشار یافت و دل‌های مردم از شنیدن آن بدرد آمد چنانکه پدر سالخورده و دنیادیده‌اش خواست از شدت تأثر خود کشتی

کند ولی زندانبانان از او جلو گیری کردند.

پس از این پیش آمد یحیی نامه بلندبالائی از

خدمات صادقانه خود و فرزنداناش به خلیفه نوشت

نامه یحیی

و در پایان آن یادآور شد چون آفتاب عمرش بلب بام رسیده از ماندن در

زندان و کشته شدن و شکنجه دادن فرزنداناش هیچ افسوس نمی خورد و تنها

چشم امیدش به کرم و لطف پروردگار است ...

هارون در پاسخ آن نامه بنکارش این اشعار اکتفا نمود:

ای خاندان برمک شما، فرمانروایان

سرکشی بودید، شما نافرمانی کرده

و گردنکشی کردید و در برابر

نعمتهای من ناسپاسی کردید و این

مزای کسی است که از بالادست خود

و من سرپیچی کند .

يَا اِلٰهَ بَرْمَكٍ اُنْتُمْ

كُنْتُمْ مُدَوِّكًا عَاتِبَةً

فَعَصَيْتُمُو اَوْطَانِيْتُمْ وَا

وَكُفَرْتُمْ وَا نِعْمَائِيَّة

هَدِي عُقُوبَةٌ مِّنْ عَصِي

مِّنْ فَوْقِهِ وَا عَصَائِيَّة

بمداین آیه شریفه را نوشت : وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا قَرِيْبَةً كَانَتْ اٰمِيْنَةً

مُطْمَئِنَّةً دَاۤءِيْسَهَا رِزْقَهَا رِغْدًا مِّنْ كُلِّ مَمَّاْنٍ فِعْتَصَرَتْ بِاَنْعَمِ اللهُ فَاذَاهُهَا

اللهُ لِيَبَاسَ الْجُوعِ وَا النُّخُوْفِ بِمَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ يَعْنِي : و خدا بر شما مثل

آورد مثل شهری را (چون شهرمکه) که در آن امنیت کامل حکمفرما

بود و مردمانش در آسایش و آرامش بسر میبردند و از هر جانب روزی فراوان

بآنها میرسید تا آنکه اهل آن شهر نعمت خدا را کفران کردند ، خدا هم

بسبب آن کفران و معصیت طعم گرمسنگی و بیم و هراس را بآنها چشاندید .

پس از خواندن پاسخ خلیفه یحیی یقین کرد که کار از کار گذشته و

دیگر از سیاه چال زندان رهائی نخواهد یافت.

با تمام این مراتب هارون از گذشته شدن جعفر
تألف هارون
 بسیار پشیمان و اندوهناک بود و کمتر وقتی از فکر
 او بیرون میرفت. **ابوالحسن علوی** حکایت کند روزی خلیفه مرا در
 خلوت طلبیده گفت میخواهم پرده از روی رازی بردارم که نباید آنرا برای
 دیگران فاش سازی. من بر اثر رشک و حسد بدوران برمکیان پایان دادم
 و ای کاش مرتکب چنین اشتباه بزرگی نمیشدم.. بطوریکه می بینی آتش
 فتنه و فساد در هر گوشه و کنار زبانه کشیده و خودم باید امنیت و آسایش
 عمومی را برقرار سازم در حالی که برمکیان با حسن تدبیر و سیاست
 عاقلانه خود تمام این نابسامانیها را اصلاح میکردند.. در جوابش گفتم
 شدنی شد دگر چه خواهد شد! اکنون پشیمانی سودی ندارد و مصلحت آنست
فضل بن ربیع را که پرورده همین خاندان است برمسند وزارت بنشانید..
 گفت او شایستگی این وظیفه خطیر را ندارد ولی در صورت اجبار چنان
 خواهم کرد.

در سال ۱۸۸ هـ محمد برمکی یکی از فرزندان
مرگ محمد و مادر
فضل
 یحیی در زندان درگذشت، هارون در مراسم
 دفن او شرکت جست و کمی پس از او مادر او در
 زندان رفته از دنیا رفت و رشید از مرگش بسیار افسوس خورد و بدستور
 او در دیر **ماسرجیس** کنار فرات آرامگاهی برایش ساختند که تا زمان
 محمود غزنوی بنام **قبه برمکیان** باقی بود.

او در سال ۱۹۰ هـ در سن شصت و چهار سالگی و در
مرگ یحیی
 حالی که سندن از فرزندان او هنوز در زندان بودند

زندگی را بدرود گفت و چند روز پیش از مرگ خود نامه‌ئی بمضمون زیر
 وسیله فضل برای رشید نوشت تا بدست او برساند: قَدْ قَدَّمْتُ الْخَصْمَ إِلَيْ
 مَوْقِفِ الْفَضْلِ وَالْمَدَّةَ عَى عَلَيْهِ فِي الْأَثَرِ وَالْحَاكِمِ لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيْتِهِ ..
 مدعی برای دادخواهی در برابر دادگاه حاضر شد و خواننده پشت سر او
 حضور یافت و دادرس دیگر احتیاجی به گواهان نخواهد داشت اسپس ابن اشعار
 را در پایان نامه‌اش نگاشت:

در روز رستاخیز که بیکدیگر
 میرسیم معلوم خواهد شد ستم پیشه
 کیست؟ خوشیها و لذتهای زندگانی
 این دنیا تمام میشود و روزگار غم و
 اندوه نیز پایان میرسد. ای خلیفه،
 تو که در خواب غفلت هستی از مرگ
 بر حذر باش و بدان که اجل در
 کمینت نشسته است! بخدا قسم که
 ستمگری از پستی و فروهایگی بشر
 و چراگاه بیداد بسیار خطرناک است
 دشمنان در پیشگاه عدالت خدا
 جمع میشوند و همگی سوی مالک‌الروز
 جزا خواهیم شتافت.

سَتَعْلَمُ فِي الْحِصَابِ إِذَا اتَّقَيْنَا
 غَدًا يَوْمَ الْعِقَابِ مِمَّنِ الظُّلْمِ
 وَ يَنْقَطِعُ التَّلْمِذُ عَنْ أَنْسَابِ
 مِنَ الدُّنْيَا وَ كِنَقَطِعُ الْهَمُومُ
 قَنَامُ وَ لِمَتَمَّ عَنْكَ الثَّمَانِيَا
 قَنَبَهُ لَلْمَنِيَّةِ إِذَا تَوَرَّمِ
 وَ حَقَّ اللَّهُ أَنْ الظُّلْمِ لِيَوْمِ
 وَأَنَّ الظُّلْمِ مَرَقَعَهُ وَ خِيَمِ
 إِلَى دِيَانِ يَوْمِ الدِّينِ فَمَضَى
 وَعِنْدَ اللَّهِ تَجَمُّعُ الْخُصُومِ

هارون از خواندن این نامه بگریه افتاده گفت بخدا قسم یحیی
 نمرده بلکه با مرگ او مردانگی و بزرگواری از دنیا رخت بر بسته و من
 عاقل‌ترین دوستان خود را از دست داده‌ام.

در گذشت فضل

این فرزند برومند یحیی در سال ۱۹۳ هـ. در سن ۴۵ سالگی در رقه از دنیا در گذشت و کنار آرامگاه

پدرش بخاک سپرده شد، شعرا مرثیه‌های زیاد در مرگ او گفتند و از آن جمله وقاشی اشعار جاگداز زیر را سرود :

ما و همراهانمان دیگر راحت شدیم
زیرا عطا بخش و عطا خواه هر دو از
کار خود دست کشیدند، ای شاعر!
به ناقه‌ها بگو که از رنج سفرهای
خسته کننده و صحرا نوردی آسوده
شدید.

بس از فضل به جوانمردی بگو که
بساط خود را برچیند و به پیش -
آمدهای ناگوار روزگار گوش زد کن
که هر روز خود نسائی کنند، هانا
شمشیر هاشمی شمشیر برمکی هندی
را از کار انداخت!

الآن استرحنا واستراحت ربنا
وأمسك من جدی و من كان جدی
فقل لدمنا بما قد انت من الثری
وطی الفیافی قد قدا بعد فدی
فقل لنعطای بعد فضل تعطلی
وقل للرز ایاكل یوم تجدی
الا ان سینما برمکیا عهدنا
اصیب سیف هاشمی مهتد

دل عبرت بین

یکی از روزها که هارون برای شکار بیرون
رفته بود، گذارش بیکى از کاخ‌های متروک

برمکیان افتاد، از اسب پیاده شده با چندتن از همراهان بدرون عمارت
رفت. چنانکه میدانیم مردم در هر عصر و زمان بنوشتن یادگاریها و اشعار
عبرت انگیز بر در و دیوار آثار و بازمانده‌های بزرگان عادت کرده‌اند.
خلیفه هنگام گردش در کاخ ناگهان از حرکت باز ایستاد و این اشعار که با

ذغال و خطی خوانا روی دیوار یکی از ایوان‌ها نوشته شده بود نظرش را جلب کرد:

ای منزل که آزادگان آ که سر نوشت
ساکنان تو بازیچه دست روزگار
غدارگریده و تار و پود اجتماع
آنان گسیخته شده و دیگر بار دور
هم جمع نخواهند شد. کسانی را که
بخاطر دارم سراسر زندگانشان
نیکی و خدمت به خلق خدا بود، و ما
که هنگام هجوم مصائب بتو پناهنده
میشدیم اکنون از دیدارت بی‌مناک
و هراسان میگردیم .. افسوس ا
آزادگانی که مردم در زیر سایه
آنها زندگی میکردند همگی
کاروان سفر بر بستند و فرومایگان
جایگزین آنان شدند .

يا منزلًا لعب الزمان باهله
فأباداهم بتدسرق لا يجمع
ان الدين عهدتهم في ساعتي
كان الزمان بهم يدبر وينفع
أصبحت تفرغ من راء وظالما
كنا اياك من المها ول تفرغ
ذهب الدين بعاش في اكنافهم
وبقي الدين حياتهم لا تفرغ

رشید از خواندن این اشعار حالت تأثر برایش دست داد و از اصمعی
که همراهش بود پرسید آیا از سوانح زندگانی برمکیان چیزی بخاطر داری؟
او در جواب گفت بلی، روزی شاعری بیابان گرد اشعاری برای فضل خواند
و هزار درهم از او صلّه گرفت ولی ناگهان اشک از دیدگانش سرازیر گشت ..
فضل از روی تعجب پرسید دیگر برای چه گریه میکنی و آیا مبلغی بیش از
این انتظار داشتی؟ گفت از این جهت میگردیم که پس از درگذشت شما
جوانمردان از این دنیا، معلوم نیست بر ما تیره بخنان چه خواهد گذشت و

دیگر جدکسانی بر ما ترحم خواهند کرد؟

ببخدا قسم که از دست دادن دارائی
و تلف شدن اسب و شتر مصیبت
نیست، بلکه بدبختی بزرگ مرگ
مرد آزاده است که از مرگش
خانمانها بر باد میروند.

لَعْمَرِكَ مَا الرِّزِيَّةُ فَقَدْ مَالٍ
و لَافْرَسٌ بِمَوْتٍ و لِأَبْعِيرٍ
و لَتَن الرِّزِيَّةُ فَقَدْ حُرٌّ
بِمَوْتٍ لِمَوْتِهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ

حسن بن عبدالله کاتب روایت میکند در سال

درگذشت رشید

۱۹۳ هـ. آتش فتنه و شورش در خراسان شعله ور

گردید و هارون برای سرکوبی شورشیان و برقراری امنیت به خراسان
عزیمت کرد ولی در جرجان بیمار شد و پس از کمی بهبودی از آنجا به طوس
رفت. خبر ناخوشی فضل بیشتر او را پریشان خاطر ساخت و به فضل ربیع
وزیر خود دستور داد تا فوری فضل برمکی را به خراسان احضار کند ولی
او در اجرای این فرمان کوتاهی کرد تا آنکه فضل در اثر ناخوشی در زندان
درگذشت و کمی پس از آن تاریخ رشید نیز با هزاران آرزو زندگی را
بدرود گفت.

پس از مرگ او امین در بغداد و مأمون در مرو بر سریر خلافت
نشستند. فضل بن ربیع که از طرفداران امین بود بغداد را مرکز خلافت
قرار داد و خزانه کشور و فرماندهی سپاه را بدو تفویض کرد ولی فضل بن سهل
بپاس دوستی دیرینه با مأمون بیعت کرد. پس از جنگهای سخت و خونین
میان طرفداران دو برادر سرانجام بر اثر حسن تدبیر و فداکاریهای طاهر
ذوالیمینین مأمون خلیفه مستقل مسلمین گردید و فوری دستور داد تا تمام
برمکیان را آزاد ساخته خلعتها و انعامات زیاد بآنها بدهند.

مرثیه خوانی

مسرور روایت میکند که روزی مسامون مرا

بمحضور طلبیده پرسید بطوریکه بمن خبر داده اند

هر شب پیرمردی در پاس آخربش بیکی از خانه های فروریخته برمکیان
رفته اشعاری درسوگواری آنگان میخواند و پس از آرامش خاطر از آنجا بیرون
آمده دنبال کار خود میرود ، میخوامم او را پیش من بیاوری ... مسرور
بهمراهی چندتن از غلامان پیش از سپیده دم بآن خرابه رفت ، پس از کمی
انتظار دید غلامی صندلی آهنی آورده در گوشه ئی گذارد بعد پیرمرد ژولیده
موئی روی آن نشست آنگاه اشعار جاسوزی در مصیبت برمکیان خوانده
بشیون و فغان پرداخت ، همینکه خواست از خرابه بیرون رود مسرور
دستش را گرفته با سایر غلامان او را بدار الخلافه بردند ، خلیفه علت این
سوگواریهای شبانه را از او پرسید وی سرگذشت پرمالال خود را چنین
آغاز کرد :

من منتظر پسر مغیره دمشقی هستم ، وقتی از توانگران شهر خود بودم

و با زن و فرزندانم روزگاری را در آسایش و خوشی بسر میبردیم ، ولی بر

اثر پیش آمدهای روزگار دولت و ثروت خود را از دست دادم و کارم بجائی

رسید که با فروش جامه های نیمه دار مردانه و زنانه امرار معاش میکردیم ،

بناچار دست زن و بچه های خود را گرفته از دمشق به بغداد آمدم و پس از

جستجوی زیاد برای پیدا کردن کار مرا به برمکیان راهنمایی کردند .

من زن و فرزندانم را در مسجدی گذارده خودم بخانه یحیی برمکی رفتم .

خانه بسیار بزرگی بود ، میهمانان دور تا دور تالار نشسته و خود یحیی در

کناری از واردین پذیرائی میکرد . من در گوشه ئی سر بگریبان فرو برده

تمام در فکر زندگانی جگر گوشه های خود بودم . تا آنکه غلامان و

خدمتکاران خوان طعام گستردند و انواع خوراکیهای لذیذ برای میهمانان آوردند. آنگاه گماشتگان طبقهائی از نقره که در وسط هر کدام هزار دینار بود آورده در برابر هر یک از حاضران طبقی گذاردند و یکی از آنها را روبروی من قرار دادند. میهمانان کم کم از جا برخاسته پس از سپاسگذاری و خدا حافظی از میزبان از خانه بیرون رفتند ولی من همچنان در جای خود نشسته جرأت برداشتن انعام یحیی را نداشتم. تا آنکه او مرا نزد خود طلبید و از روی مهربانی جوایای عالم گردید و همینکه سرگذشت خود را برایش گفتم یکی از پسرانش را احضار کرده برایش گفت این میهمان ما از دو دمان بزرگی است فوری او را بخانه ببر و بوظایف میهمانداری قیام کن. من یک شب میهمان او بودم ولی از خیال زن و فرزندان آرامش نداشتم و چون از او جوایای حال آنها شدم گفت نگران مباش زیرا خدا روزی رسان است. صبح روز بعد او مرا بدست برادر خود عباس سپرد و او نیز شب از من پذیرائی کرد. خلاصه هشت شب تمام میهمان فرزندان یحیی بودم و روز نهم نوبت جعفر رسید و روز دهم غلامی آمده مرا بخانه بسیار باشکوهی راهنمایی کرد و گفت اکنون می توانی با زن و فرزندان با راحتی بسربری. از دیدن ائانه فاخر خانه و لباسهای گرانبهای زن و بچهها هوش از سرم بدر رفت. بلی سبزه سال تمام در سایه جوانمردی و انعامات این خاندان با راحتی زندگی کردم تا آنکه آن مصیبت بزرگ فرارسید. از آن تاریخ ورق زندگانی من برگشت و دارائی من در مقابل مالیات دولت توقیف گردید و از هر طرف درها برویم بسته شد. از این جهت شبها برای دلنداری خود بیکی از خانه های فرو ریخته و ویرانه آنان میروم و بیاد لیکیهائی که در حق من و فرزندانم کرده اند زبان گرفته نوحه سرائی میکنم:

سنگدل آنکه چون بمنزل یار بگذرد نگذرد ز صبر و فرار
 یقرباری و بیخودی نکند ترک آئین بخردی نکند !!
 مأمون از شنیدن سرگذشت غم انگیز هفتاد و هفتاد هزار نفر
 داد تا املاکش را باو برگردانند و از مالیاتهای عقب افتاده معافش کنند ..
 پیر مرد همینکه فرمان خلیفه را شنید بی اختیار اشک از دیدگانش سرازیر
 شد .. خلیفه پرسید دیگر برای چه میگری؟ گفت این بزرگواری خلیفه
 نیز از طفیل برمکیان است .. **هَذَا اَيْضاً مِنْ صَنَائِعِ الْبِرَامِكَةِ** زیرا اگر من
 برای آنها ماتم نمیگرفتم امیر المؤمنین از روزگار سیاهم باخبر نمیشدند
 و دارائی بر باد رفته دوباره بدستم بازمیگشت . **مَأْمُونُ** گفت لعمری
هَذَا اَيْضاً مِنْ صَنَائِعِ الْبِرَامِكَةِ بخدا قسم چنین است که میگوئی .. و از
 آن تاریخ گفته مندر از امثال ساثره عرب گردید .

عزت و ذلت

ز شرح قصه ما رفته خواب از چشم خاصان را

شب آخر گشته و افسانه از افسانه میخیزد

خلیغ^{۱۸۶} شاعر روایت میکند زمانی که فضل برمکی^{۱۸۷} وظایف

لشکری را عهده دار بود روزی مرا نزد خود فراخواند و من از بیم بدخواهان

و سخن چینان هراسان بخانه اش رفتم .. همینکه وارد شدم دیدم مجلس

بزمی آراسته و نزدیک سیصد تن از کنیزان بخوانندگی و نوازندگی مشغول اند.

فضل از دیدارم خوشوقت شد و مژده داد چون خداوند نوزاد پسر ی باو

عطا فرموده دویتی بدین مناسبت برایش بگویم ، من نیز می درنگ گفتم:

و تفرح بالمولود من آل برمک

بغاة السدی والسبی والرمح والغضل

از نوزاد خاندان برمک شادی

می کنیم چون همگی آنها خواهان

سخاوت و شجاعت و بخشش اند و از
اینکه این نوزاد پسر فضل است
امیدهای بیشتری بدعطا و بزرگواری
او میرود .

و قَنَبَسْتَ الْأَمْالَ فِيهِ بِفَضْلِهِ
وَلَا سِيَّمَا إِنْ كَانَ وَالِدُهُ الْفَضْلُ

فضل برای این دویست دوازده هزار درهم و یحیی و جعفر نیز هر
کدام معادل آن بمن صله دادند . این داستان مربوط بدوران عزت و اوج
قدرت آنان بود . تا آنکه پس از سالها سفری بمصر کردم ، روزی در کوی فسطاط
قاهره به گرما به رفته کاری برای اصلاح سرو صورت خود خواستم .
جوان لاغر اندام و گندم گونی آمده بتراشیدن سرم مشغول گشت ، نمیدانم
چه شد که بی اختیار مصراع اول این شعر و فتریح بآهوی خود من آید .
از زبانم جاری شد . ناگهان کارگر جوان بخود لرزیده تیغ از دستش بر زمین
افتاد و از هوش رفت من سراسیمه سرش را بدامن گرفتم و بنوازشش پرداختم
تا آنکه کم کم بهوش آمد و چشمانش را باز کرد ، چون علت تغییر حالش را
پرسیدم گفت من همان نوزاد بد اختری بودم که بر اثر پیش آمدهای
روزگار و گردش لیل و نهار بچنین سر نوشت شومی گرفتار گردیدم . در
جوابش گفتم من نیز همان شاعر شور بختی هستم که این اشعار را بمناسبت
تولد تو سروده بود ، سپس مبلغ قابلی باو تقدیم داشتم ولی جوان از روی
بزرگ منشی از قبول هدیه من خودداری کرد و بی آنکه سخنی بر زبان
آرد از گرما به بیرون رفت .

سَبْحَانَ مَحْوِلِ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ

(پایان)

شماره پاورقی‌ها و مصادر کتاب

- ۱- کتاب البلدان همدانی چاپ لیدن ص ۳۲۲ ماده بلخ
- ۲- معجم البلدان یاقوت حموی چاپ مصر ص ۳۲۵ ج ۸. این نویسنده کلمه نوبهار را از یکی از تاریخ‌های قدیمی ایران اقتباس کرده و سایر مطالب او با گفته عمر کرمانی مطابقت دارد.
- ۳- طبق اوستا (کتاب مذهبی زرتشتیان) سرزمین خرم و شاداب نژاد آریایان یا آریایان بوده است.
- ۴- بعدها بنام همدان نامیده شد. این شهر در دامنه کوه الوند واقع گردیده و بواسطه آب فراوان رودخانه‌ها بسیار سرسبز و حاصلخیز و هفت دژ دور آنرا فرا گرفته بود. بسیاری از بزرگان و دانشمندان مانند بدیع الزمان، ابن خلوف و عین‌القضاء از آنجا برخاسته‌اند.
- ۵- به شاهنامه فردوسی مراجعه شود.
- ۶- پرسیه یا پرسی در زبان یونانی نام استان فارس بود و سراسر کشور ایران را Persia میخواندند ولی از نظر جغرافیائی مفهوم ایران وسیع تر از پرسیه بود یعنی سه استان بزرگ میدیا، فارس و پارتیا را ایران می‌گفتند.
- ۷- کتاب التنبیه والاشراف مسعودی چاپ لیدن ص ۹۱
- ۸- شاهنامه ص ۵۹ ج ۳ چاپ بمبئی
- ۹- کتاب التنبیه و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۹۸
- ۱۰- کتاب نقش قدیم ایران چاپ بمبئی

۱۱- تاریخ ادبیات ایران - پرفسور براون و کتاب التنبیه

ص ۹۵

۱۲- تاریخ کامل ابن اثیر ص ۲۵۷ ج ۱ چاپ لندن

۱۳- شاهنامه

۱۴- بگفته مسعودی پس از مرگ اسکندر از میان ۲۴۰ نفر

فرمانداران (کدخداها) بزرگترین آنها اردوان بود و بابک مرزبانی اصفهان و فارس را برعهده داشت .

۱۵- برخی از مورخین دوران حکومت ملوک الطوائفی را طبق

تاریخ عهد جدید ۵۵۶ سال و فردوسی آن را دوست سال میداند التنبیه

ص ۹۵ و کامل ص ۲۸۵ ج ۱

۱۶- نزهة القلوب ص ۳۹ چاپ بمبئی

۱۷- جلوس اکبر شاه غازی نسخه خطی کتابخانه حامددهلوی

۱۸- مرآة البلدان - صنیع الدوله چاپ تهران ۱۲۵۴ هـ و

گنج دانش تألیف محمد تقی خان ماده بلخ، نزهة القلوب چاپ لندن

ص ۵۵ ، تذکره بلخ و تاریخ کامل ص ۱۸۰ ج ۱

۱۹- بخت النصر ۵۲۵ - ۶۰۵ پیش از میلاد میزیسته

۲۰- در اوستا بنام باخدی و بخل نیز ذکر گردیده است

۲۱- ص ۴۱۵ چاپ مصر

۲۲- تألیف محمد تقی خان بهادر ص ۳۰

۲۳- ملل و نحل شهرستانی و حالات کیومرث در شاهنامه

۲۴- الکامل ص ۴۴ ج ۱

۲۵- بعقیده ایرانیان درمکه معظمه معبدی بنام زحل وجود

داشته و کاخ مشهور بیت غمدان در شهر صنعاء را پرستشگاه زهره می خوانند . درباره نجف اشرف و بیت المقدس نیز چنین داستانهای را حکایت میکنند .

۲۶ - دبستان مذاهب ص ۱۸

۲۷ - ایرانیان بتکدههایی را که درون آن هرگونه مجسمه بود هیکل میگفتند و اعراب معابدی را که داخل آن بیکره انبیاء و پادشاهان نصب میشد هیکل مینامیدند - *مفاتیح العلوم خوارزمی*

۲۸ - از نظر ادب و احترام نسبت به پیامبران و بزرگان معمولاً کلمه شت را بکار میبردند .

۲۹ - یونانیان شاهان ایران را خسرو میگفتند و تلفظ صحیح آن معلوم نیست . اعراب خسرو را کسری و جمع آن را اکاسره میگویند .

۳۰ - دبستان مذاهب ص ۲۹

۳۱ - دبستان مذاهب ص ۲۳

۳۲ - شاهنامه ص ۵۵ ج ۱

۳۳ - التنبیه و الاشراف ص ۱۵ و مروج الذهب ج ۱

۳۴ - هفت قلزم ص ۲۲

۳۵ - سودابه که معرب آن سعدی است دختر پادشاه یمن بود

کتاب التیجان چاپ حیدرآباد

۳۶ - دارمستر ج ۳

۳۷ - تذکره بیوت النیران ج ۱

۳۸ - دائرة المعارف بریتانیکا ج ۴ کلمه بودا

- ۳۹ - مهاتما بودا را در زبان پالی بوداست ، در سنسکریت
 بدهیست ، در عبرانی جوزافت ، در عربی بوذاسف و در فارسی بودا
 سدی میخوانند - تاریخ بودا
- ۴۰ - زرنشت را در عربی و فارسی بصورت‌های گوناگون مانند :
 زرتشتره ، زردهشت ، زراتشت و زرادست مینویسند و تلفظ
 میکنند
- ۴۱ - ملل و نحل شهرستانی
- ۴۲ - یگفتد فردوسی این آتشکده را نهر اسپ برپا داشت
- ۴۳ - نام آن در هما و به آفرید بود ، در جنگ دیگری که
 اسفندیار در آن پیروز شد به شکرانه شکست دشمن با هما عروسی کرد .
- ۴۴ - مروج الذهب ج ۵ ص ۶
- ۴۵ - معجم البلدان ص ۳۲۰ ج ۸
- ۴۶ - الیهیر بنی بر وزن فعلی : قاموس المخصص ابن سبیده
 ص ۶ ج ۱۴
- ۴۷ - گشتاسب نامه دقیقی چاپ بمبئی
- ۴۸ - کتاب مائلهند بیرونی و دائرة المعارف اسلامی ج ۱
- ۴۹ - همه سوی شاه زمین آمدند بستند کستی بدین آمدند
 (فردوسی)
- ۵۰ - کتاب الوزراء جهشیاری ص ۱۷۶ چاپ آلمان
- ۵۱ - زندك یعنی معتقد به ژند یا تفسیر اوستا و در قدیم آنرا به
 پیروان مانی نیز میگفتند . فرقه باطنیه آنرا مرادف تاویل میدانند
 و اعراب زنديك را بصورت زندیق یعنی گمراه و بی‌دین در آورده‌اند .

و برخی از محققین میگویند که این کلمه از آرامی بزبان فارسی راه یافته است .

تاریخ ادبیات ایران : براون ص ۲۸۱

۵۲ - فرائد اللغة چاپ بیروت در حدود ۱۹۰۰ و اثرهای دخیل

یابیکاند را در زبان عربی ذکر نموده است

۵۳ - يك نوع کاری چهارچرخ چوبی یا آهنی بود که وسیله آن بر

سپاه دشمن و سنگرهای او باروت و سنگ و حشرات گزنده پرتاب میکردند

۵۴ - سداثة یعنی نگهبانی . سدن، سندن و سادین : دریان و نگهبان

خانه کعبه یا بتکده را گویند : سدن الرجل یسدن سداً و سداکای خدم

الکعبه اودیتا لصنم و عمل الحجابة « محیط المحيط بطرس بستانی ج ۱

ص ۹۴

۵۵ - روضة الصفاء و تاریخ برنی . در هفت قلمر ص ۱۲۰

چاپ کلکته نوشته شده « برمک نام جای و لقب مردی است جعفر نام نسبش

بملوک فرس میرسد » . برخی از مورخان این واقعه را به خلیفه ولید بن

عبدالمملک نسبت داده اند

۵۶ - سیاست نامه - مبدأ و معاد - کتاب البلدان

۵۷ - صفغانیان یا چغانیان سرزمینی خرم در ماوراء النهر و نزدیکی

شهر ترمذ بود : نزهة القلوب ص ۲۵۹

۵۸ - آتشکده نوبهار تا زمان خلافت هارون برپا بود

۵۹ - شرح العیون شرح رساله ابن زیدون ص ۱۰۰ و تاریخ

طبری

۶۰ - مؤلف تاریخ الفخری می نویسد : كانوا قديماً علی دین

المجوس ثم أسلم من أسلم منهم و حسن إسلامهم . . برمکیان در قدیم

آتش پرست بودند بعد اسلام اختیار کردند و در دین تازه خود پایدار و استوار ماندند. »

۶۱- برای اطلاع از تاریخ شامات در زمان شاهان بابل و ایران رومی ها و بعد عصر خلفای عباسی و فاطمی و سلجوقی و دوران جنگهای صلیبی رجوع شود به کتابهای جام جم ، سفرنامه ابن جبیر ، «یاقوت» نزهة القلوب و فريدة العجائب ابن وردی

۶۲- طبری کبیر ص ۱۱۸۱

۶۳- حجاج بن یوسف والی عراقین (۹۵-۴۱ هـ) در خونخواری و آدم کشی کم نظیر بود . بیشتر پیشوایان و ائمه دین را شکنجه و آزار میداد ، مردان و زنان را در زندانهای روباتز بزنجهیر می بست سپس امر بکشتن آنها میداد ، در عین حال مردی سیاستمدار و باتدبیر ، خطیب و سخنور بود و برای جلوگیری از غلط خواندن بخصوص قرائت قرآن کریم بد نصر بن عاصم دستور داد تا از آن پس نقطه و اعراب روی کلمات بگذارند

۶۴- ابن خلدون ص ۵۹ ج ۳- کاهل ص ۲۰۰ ج ۵- سرح-

العیون ص ۱۵۵

۶۵- تاج العروس ص ۱۰۹ ج ۷

۶۶- الفخری فی الآداب السلطانیة والنحو الاسلامیة : تألیف

ابن طقطقی ص ۱۲۶

۶۷- کنیزان بدستور خاتون خود ام خالده مروان را در خواب خفه نمودند

۶۸- یعقوبی ص ۳۸۵ و طبری ص ۱۵۹۲

۶۹- الفخری ص ۱۳۶

۷۰- عمر بن عبدالعزیز از نظر عدل و داد، پرهیزکاری و خداشناسی

پنجمین خلیفه اسلام بعد از خلفای راشدین بشمار میرود ، او مسجد نبوی را توسعه داد ، باغ فدک را به بنی قاطمه برگردانید و ازدشنام و ناسزاگوئی امویان بر سر منابر نسبت به حضرت امیر رسماً جلوگیری کرد و در پایان سده اول هجری از دنیا رفت و مردم گمان میکردند انقلاب خویشی در عالم اسلام رخ داده و از مرگ او ضربه بزرگی بحکومت امویان وارد خواهد گشت .

۷۱ - طبری کبیر ص ۱۴۸۸ - اخبار الطوال ص ۳۲۰ . برخی دیگر را زنده زنده در آتش سوزاندند

۷۱ - برای نخستین بار در تاریخ اسلام شغلی به خالد برمکی ارجاع میگردد

۷۳ - کتاب الاشراف مسعودی - طبری ص ۱۸۹۰

۷۴ - طبری ، الکامل .

۷۵ - اخبار الطوال ص ۳۲۲ - الفخری ص ۱۲۳

۷۶ - ابو مسلم خراسانی مردی دلیر و از خود گذشته و فرمانده توانائی بود . در هفت سالگی یتیم شد و زیر دست دو سردار معروف عرب پرورش یافت . در بیست و چهار سالگی خدمت امام محمد رسید . هیچ حس عاطفه و شفقت نداشت و در جنگهایی که شرکت میکرد هزاران نفر بدست او کشته شدند ، و بطوریکه میگورند ملحد و معتقد به تناسخ و از پیروان راوندیه بود و ابن مقفع او را خدا و گروهی او را پیامبر میدانستند و در خونریزی او را در ردیف حجاج ثقفی باید قرارداد . سرانجام بر اثر خودسری بدست منصور عباسی کشته شد . روضة الصفاء - ابن خلکان - کامل و طبری

۷۷ - طبری ص ۹۴۹ - ابو الفداء - ابن العبری ص ۲۵۶

۷۸ - طبری ص ۱۹۵۶

۷۹ - اخبار الطوال ص ۳۴۰ - ابن العبری ص ۲۰۶ - الفخری

۱۲۸ - و یعقوبی

۸۰ - کتاب الاشراف مسعودی ص ۳۷

۸۱ - مادر ابوالعباس نخستین خلیفه عباسی کنیز زرخریدی بنام

حارثیه بود

۸۲ - اخبار الطوال ص ۲۴۳ - یعقوبی ۴۰۴ - الفخری ۱۳۰

۸۳ - الفخری - طبری

۸۴ - جهشیاری ۴۵

۸۵ - ابوسلمه درکوی سرکه فروشان کوفه بسر میبرد یا آنکه

خودش سرکه فروشی میکرد و از این جهت به خَلال شهرت یافت . او

بسیار جوانمرد و بخشنده بود و اسب سواری و حمل سلاح را دوست میداشت:

الفخری

۸۶ - طبری ۱۳۶

۸۷ - مفاتیح العلوم خوارزمی: لفظ بغ و تاریخ خطیب بغدادی

ج ۱

۸۸ - ابن درستویه یکی از دانشمندان معروف علم نحو بود:

قضاء الارب فی ذکر علماء النحو والادب

۸۹ - تاریخ بغداد القدام والحديث تألیف علی ظریف الاعظمی

چاپ ۱۳۴۴ هـ.

۹۰ - تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور بران

۹۱ - مفاتیح العلوم ۱۶ - ۱۱۵

۹۲ - رجوع شود به : کتاب الوزراء جهشیاری - النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة - تاریخ خطیب بغدادی ج ۱ - مسعودی - یعقوبی - کامل - مقدمه ابن خلدون - الفخری - قرمانی - آثار الاول - کتاب الاشراف - طبری - اغانی - نزهة القلوب - مرآة البلدان - صنج دانش - جغرافیای ریورند ویلیام ویلکنسن - بغداد در عهد خلفای عباسی تألیف لو استرنج - تاریخ گیبون عهد عباسیان .

۹۳ - کامل ص ۲۱۷ ج ۵

۹۴ - الفخری ص ۱۳۹

۹۵ - جهشیاری ص ۱۰۱

۹۶ - باب سوم ص ۷۷

۹۷ - جهشیاری ص ۱۰۱ - الفخری ۱۷۹ - مسعودی ۸۶ ج ۹

۹۸ - از سرداران نامی هاشمیان بود .

۹۹ - جهشیاری ص ۱۰۵ - طبری ۵۶۹ - ۶۰۱

۱۰۰ - مورخین اسلام آن شب را لیلۃ الهاشمیه میخوانند

۱۰۱ - جهشیاری ص ۱۰۶ . کامل ۳۶ ج ۶ . ابن خلدون

۲۱۶ - ۲۲۳ . ابن خلکان ۳۲۲ . طبری ۵۷۸ . تاریخ الخلفاء سیوطی

۱۰۲ - سیوطی به نقل از صولتی ، طبری ۶۰۴

۱۰۳ - اعلام الناس خلافت هارون

۱۰۴ - دیوان ، دفتر ، دوات و دبستان از لفظ دیب سانسکریت

بمعنای نوشتن یا خط کشیدن اشتقاق یافته است .

۱۰۵ - از زمان معتصم بالله تركهادر دستگاه خلافت رخنه یافتند

و در قرن سوم. هجری تمام کارها بدست سرداران ترك اداره میشد و جز نام چیزی از خلافت باقی نمانده بود. در عهد **راضی بالله** (۳۲۲ هـ) لقب وزیر به **امیر الامراء** مبدل گشت و امرای دیلمی و سلجوقی نیز القاب **رئیس الرؤساء** و **سلطان** بخود بستند و کلمه وزیر مدتها از سر زبان مردم افتاد. ۱۰۶- تاریخ آل سلجوق اصفهانی .

۱۰۷- **مروان بن ابی حفصه** یهودی نژاد بود . این شاعر سخنور اشعار زیاد در مدح **مهدی و هارون** میسرود و سادات بنی هاشم را هجو کرده است . قصیده **لامیه** او در مدح **معن بن زائده** مشهور است ، چنانکه در مرگ آن جوان مرد عرب اشعار **جانسوزی** گفته که ترجمه دوبیت آن اینست :

بشهر خویش پس از معن گرشوم ساکن

روا بود که در ایام همچو معنی نیست

کجاروم ز که خواهم عطا که در عالم

چو معن هیچ کریمی بیدل و معنی نیست

۱۰۸- **حضارة الاسلام** ص ۱۲۸ و **مقدمه ابن خلدون** و **بلاذری**

۱۰۹- **خوارزمی** ۵۶

۱۱۰- **جهشیری** . **یعقوبی** ، **ماوردی**

۱۱۱- **ماوردی** ص ۲۰۸

۱۱۲- **یعقوبی** ص ۵۷۳ ج ۲۰

۱۱۳- **احکام السلطانیه** ص ۲۴

۱۱۴- **مختصر الدول ابوالفرج مطی** ص ۱۷۶

۱۱۵- **ولید نخستین خلیفه ثنی** بود که برای درمان بیماران چند

بیمارستان در سراسر امپراطوری اسلام تأسیس نمود و پزشکان را برای تکمیل معلومات به دانشگاه جندی شاپور اهواز فرستاد .

۱۱۶- طبقات الاطباء ص ۱۱۶

۱۱۷- ابن القفطی ص ۱۰۸ - ۱۰۵

۱۱۸- ابن القفطی ص ۳۶۴ . طبقات الاطباء

۱۱۹- تاریخ خطیب بغدادی

۱۲۰- کشف الظنون ج ۳ ص ۹۱

۱۲۱- مختصر الدول ملطی ص ۲۰۰

۱۲۲- مسعودی ص ۱۶۲ ج ۱۰

۱۲۳- جورجیس از پزشکان نامی جندی شاپور بود و منصور

اورا برای معالجه خود به بغداد خواند . ابن القفطی ص ۱۵۸

۱۲۴- ابن القفطی - تذکره جندی شاپور

۱۲۵- اغانی و اعلام الناس

۱۲۶- خاندان نوبختی مانند برمکیان از بزرگان ایرانیان

بودند و در دانش و ادب منزلت خاصی داشتند . حسن و فضل از ستاره

شناسان نامی آن عصر بشمار میرفتند و فضل از رؤسای بیت الحکمه بود

و از فارسی به عربی ترجمه میکرد و هنگام پیری پسرش ابوسهل را بجای

خود به منصور معرفی کرد . ابن القفطی ص ۴۰۹ و الفهرست تذکره

نوبخت .

۱۲۷- فرخان طبری بسیاری از کتابهای علم نجوم را عربی

ترجمه کرد و ابوریحان تعلیقی بر رساله نوادر عجائبات او نوشته است

۱۲۸- ماشاءالله در زمان منصور به بغداد آمد و تا روزگار

مأمون زنده بود و از افکار و ضمائر اشخاص خبر میداد .

۱۲۹- توقیل رئیس منجمان دربار مهدی بود . او مثنوی ایللیاد هومر شاعر حماسه سرای یونان را به عربی ترجمه کرد و در ۹۰ سالگی درگذشت . ترجمه منظوم دیگری از این اثر نفیس توسط سید ایمان بستانی بعمل آمده و در اواخر قرن نوزدهم در بیروت بچاپ رسیده است . عرب هومر را اومیروس تلفظ میکنند .

۱۳۰- ابن القفطی ص ۲۱۸- ۱۵۴

۱۳۱- فارسی آن زیگک است یعنی رشته معماران که درستی و نادرستی عمارت را بدان معلوم مینمایند و تخته‌ئی که منجمان طالع کسی را از جدول آن معلوم کنند - سوا و السبیل

۱۳۲- محمد بن حبیب الفزازی دانشمندان بنام عصر عباسی در علم هیئت بود . کتاب سفد هندی را با اسم قانون الفزازی ترجمه کرده است .
۱۳۳- محمد ، احمد و حسن پسران شاکر را بنو موسی مینامند . این سببرادر در علوم حکمت ، حساب ، هندسه ، فلسفه ، مناظر و مریایا سرآمد روزگار خود بودند . حسن برای نخستین بار زاویه را به سه قسمت متساوی تقسیم کرد و راجع بگردش خورشید و سایر کرات آسمانی کشفیاتی نمود و پیمایش زمین را بر آورد کرد و نیز تغییر مدارات قمر و تقدیم یا تقدم اعتدالین را معین نمود .

۱۳۴- علامه حکیم ابوریحان بیرونی در سال ۳۶۲ هـ در بیرون شهر خوارزم تولد یافت و در سال ۴۴۰ هـ در غزنین درگذشت . از کودکی شوق زیاد به کسب علم و فنون گوناگون داشت ، در تمام عمر خود مجرد زیست و همسری اختیار نکرد ، بگفته خودش ۱۱۴ کتاب و رساله در

ستاره‌شناسی ، جغرافی ، علم مناظر ، حساب ، پزشکی ، سنگپای معدنی ، عقاید و نوادر تألیف کرده است . پانزده سال در هند بسربرد و زبان سانسکریت را بخوبی فراگرفت سپس کتاب معروف **مائلہ ہند** راجع بہ رسوم و آداب ، کیش و آئین ، مادہ و تناسخ ، قانون و قواعد ، تہذیب و تمدن ہندوان را باقلم شیوای خود بیادگار گذارد .

۱۳۵- **عبداللہ بن مقفع** پسر **دادویہ** (عامل صوبہ فارس) در سال ۱۰۶ھ . بدنیآ آمد . زبان مادری او فارسی بود و در زبان عربی یگانہ عصر بشمار میرفت بطوریکہ گروہی از زندیقان کتاب **یتیمہ** او را پاسخ قرآن میدانند و علامہ **باقلانی** در کتاب **اعجاز القرآن** گفته‌ہای آنان را رد کردہ است . **اصمعی** و صاحب **حماسہ** او را استاد مسلم زبان عربی میدانند و ترجمہ کتاب **کلیلہ و دمنہ** او از شاہکارہای زبان و ادبیات عرب بشمار رفتہ است **ابن القفطی** ۲۲۰ الفہرست ۱۱۸

۱۳۶- **ادولین** سالہا بالباس ہندی در میان قبایل عرب زندگی میکرد و زبان عربی را فراگرفت ، بعد شازدہ سال با خانوادہ خود در قاہرہ بسربرد و این زبان را در **الازھر** تکمیل کرد . آنگاہ فرہنگ بزرگی کہ خلاصہ از لغت **تاج العروس** بود برای چاپ آمادہ ساخت و پس از انتشار ہشت مجلد این فرہنگ نفیس بقیہ آن براثر آتش سوزی در چاپخانہ خاکستر گردید و دیگر بہ تکمیل آن موفق نگردید .

۱۳۷- الفہرست ، ملل و نحل شہرستانی - **مروج الذهب** ،

المقریزی ج ۲

۱۳۸- **علی بن اسماعیل** اشعری در سال ۲۷۰ھ در بصرہ بدنیآ آمد

و در سال ۳۳۰ھ . در بغداد در گذشت . اور سالات زیادی برد معتزلہ نوشت

و کتاب مقالات الاسلامیین او مشهور است : **احیاء العلوم غزالی**

۱۳۹ - اعتزال جدا شدن یا کناره گیری کردن است و چون این فرقه از اهل سنت کناره گرفتند آنها را معتزله یا قدریه نامیدند .

۱۴۰ - سیمویه یکی از بزرگترین دانشمندان علم نحو بود و در شهر بیضا (فارس) بدنیا آمد و کتاب او در این علم بی نظیر است . در سن چهل سالگی در شیراز درگذشت (۱۸۰ هـ) .

۱۴۱ - اولین کسی که در عهد خلفای اموی کتابخانه تشکیل داد خالد بن یزید بود . در زمان هارون و بعد مأمون مردم عشق زیادی بخواندن و جمع آوری کتاب پیدا کردند و دانشمندان و بزرگان کتابخانه‌های شخصی برای خود ترتیب دادند چنانکه کتابخانه فتح بن خاقان در عصر خودش کم نظیر بود . خلیفه حکم کتابخانه بزرگی حاوی چهارصد هزار نسخه در اندلس تأسیس کرد و بیشتر در آمد کشور را صرف خرید و نگهداری نسخه‌های کمیاب میکرد . کتابخانه نوح بن منصور سامانی که مورد استفاده شیخ الرئیس بوعلی سینا قرار میگرفت بی نظیر بود . عضدالدوله دیلمی نیز در جمع آوری نسخه‌های خطی از صدر اسلام تا عصر خودش زحمات زیاد کشید . ولی بهترین کتابخانه‌های اسلامی را خلفای فاطمی در مصر تشکیل دادند و کتابخانه‌های سهل بن مرزبان امیر نیشابور و صاحب بن عباد و مدرسه نظامیه بغداد نیز شهرت تاریخی دارند

۱۴۲ - کتاب المخصص ابن سیده : باب الملاهی و الغناء ص ۹ ج ۱۳ چاپ مصر . شرح العیون ابن نباته باب صناعة اللاحان ص ۱۲۸

۱۴۳ - فرهنگ‌های فارسی و کتاب ناموس اکبر نسخه خطی

ضیاءالدین نخشبی .

۱۴۴- دائرة المعارف بریتانیکا کلمه میوزیک ص ۷۲ ج ۱۹

۱۴۵- مفاتیح العلوم عبدالله بن یوسف کاتب : باب موسیقی

۱۴۶- باربد جهرمی (بهلبند) موسیقی دان دربار ساسانیان بود.

در شاهنامه فردوسی و اشعار نظامی داستانهای زیاد از او نقل شده است ،
رودکی دربارش گفته :

از آن چندان نعیم جاودانی که مانداز آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماند است و مدحش نوای باربد ماند است و داستان

نگیسا نیز هم عصر او بوده و نظامی در حقیق گوید :

نگیسا چنگ را کرده خوش آواز

فکنده ارغنون را پرده ساز

(تاریخ ادبیات ایران براون)

۱۴۷- برده فروشان عصر عباسی هزارها دینار صرف تربیت و تعلیم

خوشنویسی ، شاعری ، ادبیات ، موسیقی و امور خانداری کنیزان میکردند
بعد آنها را به قیمت های گزاف بفروش میرسانیدند . ماهون کنیز سوگلی
خود عرب را صد هزار درهم خریداری کرده بود .

۱۴۸- ابن سکیت یکی از علمای علم لغت و دستور زبان عربی

بود . اصمعی ، ابو عبیده و قراء مینویسند که این دانشمند حسن و

حسین فرزندان متوکل را درس میداد ، روزی خلیفه از او می پرسد که

میان پسران من و حسین فرزندان حضرت علی چه فرقی است و در نظر تو

کدام یک از آنها بهتر اند ؟ ابن سکیت در جواب میگوید که قنبر غلام مولی

بمرا تپ از شما و فرزندانان برتری دارد... متوکل از شنیدن این سخنان

به چشم آمده دستور داد تا زبان او را از حلقش بیرون کشیدند و کمی پس

از آن درگذشت (۲۲۲ هـ) .

۱۴۹- کتاب الوزراء جهشیاری ص ۲۱۶ وابن خلکان .

۱۵۰- فراء نحوی کوفی از شاگردان کسایی و از تألیفات او

کتاب الحدود است . گذشته از علم نحو در لغت ، فقه ، نجوم ، پزشکی و ایام العرب اطلاعات کافی داشت و در سال ۲۰۷ هـ . وفات کرد (نزهة الالباء) .

۱۵۱- ابوالحسن کسایی استاد هارون و مأمون بود و گذشته از

نحو از پیشوایان علم قرأت و تجوید بشمار میرود و در سال ۱۹۸ درگذشت .

۱۵۲- ابو عبیده از استادان مسلم شعر و لغت عرب بود و

فضل بن ربیع او را از بصره به بغداد خواند . در کتاب مجاز القرآن خود بسیاری از مجازات مانند طلعه کأنه رؤوس الشباطین را بخوبی تفسیر کرده است . در سال ۲۰۹ وفات یافت .

۱۵۳- اغانی ج ۵

۱۵۴- اغانی ج ۵ ص ۱۱۱ . دیوان ابونواس - ابن خلکان

حالات یحیی .

۱۵۵- اعلام الناس - عقد الفرید ج ۱ - دیوان ابونواس

۱۵۶- اغانی ج ۵ ص ۱۳

۱۵۷- ابن خلکان ج ۲ ص ۳۲۴

۱۵۸- جامع الحکایات ص ۲۹۹ و تاریخ نگارستان

۱۵۹- دنایر از کنیزان خالد بود و در عودنوازی و خوانندگی

مانند نداشت . روزی یحیی با او در باغ می گشت ناگهان این شعر بخاطرش رسید برایش خواند .

فَتَمَتَّعُوا الْكَلْبَ مِنْهُ

الورد أحسن

دقائیر فوری در جوابش سر ۵۹

وردُ الخدودِ وِیَنُوبُ عَنْهُ

فإذا انقضت أسامة

۱۶۵ - التَّيْبَرُ الْمَسْبُوكُ فِي الْمَسَائِدِ الْمَلُوكِ : امام غزالی ص ۱۱۹

۱۶۶ - در این خصوص دو بیت زیر در حاشیه کتاب التاج جاحظ

بنظر رسیده است :

اذْجَبِلْ عِبْدَانَهُ كَدًّا وَعَمَّا

ظَلَمْتَ عَلَى الْأَرْضِ مَظَالِمًا

نَفْسِي لِمَاكَ وَقَلَّ ذَاكَ لِمَا

يَأْتِيكَ مَا دَاكَ بِي وَإِنْ كَلِمَتِ

۱۶۲ - ابن خلکان ص ۳۲۲ - جهشیاری ص ۴۱ - ۲۳۹

۱۶۳ - جهشیاری ص ۳۰ - ۳۲۹ - ابن خلکان

۱۶۴ - ابن خلکان - حالات جعفر برمکی

۱۶۵ - ابن خلکان ص ۴۰۸

۱۶۶ - جهشیاری ۲۳۴ - تاریخ کامل - یعقوبی - ابن خلکان

۱۶۷ - جهشیاری ص ۳۱ - ۲۳۰

۱۶۸ - جهشیاری ص ۳۲ - ۲۳۱ - کتاب المعاسن بیهقی -

الخضری - ابن خلکان

۱۶۹ - سه فضل عبارت بودند از : ۱ - فضل بن ربیع حاجب مهدی

و وزیر هارون ۲ - فضل بن یحیی برمکی ۳ - فضل بن سهل

وزیر مأمون .

۱۷۰ - فیذ و فقاغ یعنی شراب خرما و جو و آبی که از حبوب و

غیر آن گیرند .

۱۷۱ - کتاب البلدان در حالات نوبهار - جهشیاری ۲۳۴

۱۷۲- گویند وقتی دعبل خزاعی خلیفه مأمون را با این بیت

هجو کرده بود :

شاه واجد کَرِّكَ بَعْدَ طَوْلِ خُمُولَه

وَ اسْتَمَقَّنوكَ مِنْ الْحَضِيضِ الْاَوْهَدِ

یعنی : قبیلہ من ترا از گمنامی و پستی نجات داده باوج شهرت رسانیدند
مأمون از شنیدن آن بخشم آمده شاعر را بحضور طلبید و از او پرسید : در
صورتیکه من در آغوش خلافت پرورش یافته چگونه قوم تو باعث نیکنامی
من گردیده اند؟ دعبل از گستاخی خودپوزشی خواست. آنگاه بدرخواست
مأمون چند بیت زیر را از قصیده‌ئی که در مرثیه خاندان نبوت سروده بود
برایش خواند :

به پرده‌ها همه پوشیده دختران زیاد
بیرگان نبی سر برهنه در صحرا
نحیف و لاغر آل نبی غریب و اسیر
سبک کردن آل زیاد و کما مروا

بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ
بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْقَلَوَاتِ
وَأَلُّ رَسُولِ اللَّهِ هَلَّتْ رِقَابُهُمْ
وَأَلُّ زِيَادٍ عَثِمُ الرِّقَبَاتِ

۱۷۳- کتاب‌المحاسن بیہقی ۱۵۵ . جامع‌الحکایات

۱۷۴- ابونواس شاعری بسیار توانا و سخن پرور بود . جاحظ

گوید در علم لغت کسی را بیایه او ندیده‌ام و میتوان او را در ردیف
امرو القیس قرار داد و خمریات او مشهور است . اشاعری نکته‌سنج ، زنده
دل و شیرین گفتار بود و در مدح برہکیان بخصوص فضل قصایدی شیوا
سروده است . در سال ۱۳۹ ه از مادر ایرانی در اهواز بدنیا آمد و در
سال ۱۹۵ در بغداد وفات یافت : جهشیاری . ابن خلکان .
کتاب الشعر والشعراء .

۱۷۵- الفخري عهد (سفا ح)

۱۷۶- سيولتي ۱۰۲

۱۷۷- اعلام الناس من ۵۷

۱۷۸- تاريخ طبري ج ۳ من ۶۷۶ : ايقاع الرشيد بالبراعة

۱۷۹- اعلام الناس .

۱۸۰- بطوريكه ابونواس ميگويـد : اباح العراهي النبيذ و

شربه يعنى امام ابوحنيفه نوشيدن نبيذ را تجويز کرده است : ثمرات الاوراق

۱۸۱- ابن قتيبه در سال ۲۱ هـ . ديده بجهان گشود و در سال ۲۷۶

از دنيا رفت . كتاب المعارف را هشتاد سال پس از كشته شدن جعفر نوشته است .

۱۸۲- حياة الحيوان دميري ج ۲ ص ۱۱۲ - الفخري ص ۱۹۱

۱۸۳- طبري كبير - روضة الصفاء - ابن اثير - اعلام الناس -

المعارف - حياة الحيوان

۱۸۴- الفخري - اعلام الناس

۱۸۵- تاريخ اسحاقى

۱۸۶- ابوعلی حسين خلیع از شعراى نكته سنج و بذله گوي

طبقه اول در سال ۱۶۲ در بصره بدنيا آمد و از نديمان خاص رشيد بود .

با ابونواس مناظره هاى ادبي داشت و در سال ۲۵۰ هـ درگذشت .

۱۸۷- مرآة الجنان يافعي - تاريخ نگارستان -

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴	آتشکده‌ها		پیش‌گفتار
	پیامبری شت و خشور زرتشت -	۱	دیباچه مؤلف
	پایان ستاره پرستی و آغاز دوره جدید		۱ - آغاز دولت برمکیان
۲۸	آتش پرستی	۹	و حکومت‌های باستانی ایران
۳۵	احکام مذهبی گشتاسپ	۱۵	دوره وسطی
۳۷	تجدید آتشکده نوبهار	۱۱	دوره هخامنشی
۳۹	۲- تاریخ نوبهار بلخ		دوره ملوک الطوائف یا پادشاهان
۴۱	یاقوت حموی	۱۲	اشکانی
۴۱	زکریا بن محمد قزوینی	۱۳	نویسندگان ایران و برمکیان
۴۲	شهاب‌الدین العمری	۱۵	تاریخ عظمت بلخ
۴۳	دقیقی و فردوسی	۱۶	در عهد اسلام
۴۳	آیا نوبهار بشکده یا آتشکده بوده؟		کیش ایرانیان باستان و پرستشگاه آنان ۱۸
۴۵	۳- تحقیقات تاریخی	۲۰	پیکرشت آفتاب جهانتاب
۴۶	آیا نوبهار نوهار بوده؟	۲۱	گنبد شت‌ماء عالم افروز
۴۸	برمک و برمکیان	۲۳	آتش پرستی و آتشکده‌های قدیم

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۸۰	جوانمردی خالد	۵۲	جاماسب حکیم
۸۱	سیرت سفاح	۵۴	ساسب - فیروز برمکی
۸۲	محاصره یزید بن هبیره	۵۵	جعفر بلخی
۸۲	تاخت و تاز روم شرقی		دربار سلیمان عبدالملک و جعفر
۸۳	مرگ سفاح	۵۶	برمکی
	۷- ابو جعفر عبداللّه		۴- ابوالعباس خالد بن
۸۴	(منصور دو انیقی)	۵۷	جعفر برمکی
۸۴	وزارت ابویوب موریانی	۵۸	۵- پایان حکومت بنی امیه
۸۵	خلافت منصور	۶۲	محمد بن علی
	۸- آبادانی دارالسلام	۶۶	امام ابراهیم بن محمد
۸۷	بغداد	۶۷	حکومت ابومسلم و اعلام دعوت
۸۹	بغداد قدیم	۷۰	جانشین امام ابراهیم
۹۰	بل - بیخ	۷۰	اقدامات محرمانه ابوسلمه
۹۰	تحقیقات خوارزمی	۷۳	۶- آغاز حکومت عباسیان
	بتیسار ساختمان - معماران	۷۴	مرگ مروان
۹۱	وسرپرستان	۷۶	سیرت تاریخ
۹۲	دروازهها	۷۷	انتظامات کشوری
۹۳	پاها ، رودها و خیابانها	۷۷	انبار
۹۴	قصر الذهب یا کاخ طلا	۷۸	خالد برمکی و دارائی
۹۵	قصر الخلد	۷۸	اصلاح و تنظیم دفاتر
	جامع منصور عباسی - برخی	۷۸	احترام خالد
۹۶	از ادارات دولتی	۷۸	ابوسلمه
۹۷	قصر الطین	۷۹	وزارت خالد
۹۷	قسمت خاوری و باختری شهر	۸۰	تذکره نام

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
۱۱۶	احکام هادی	۹۹	کاخ و ایوان برمکیان در شام سیه
۱۱۹	۱۲- ابو جعفر هارون -	۱۰۰	دانشمندان عیسائی
۱۱۹	الرشید - پنجمین خلیفه عباسی	۱۰۱	آب و هوای بغداد
۱۱۹	تخت نشینی هارون	۱۰۲	تأثیر دجله در آبادانی بغداد
۱۲۰	نخستین بار عام هارون	۱۰۳	ولایت عهد مهدی
۱۲۲	وزارت بحری	۱۰۴	م هوش خالد
۱۲۳	تهنیت شعراء	۱۰۵	حکومت موصل ، ری و فارس
۱۲۳	۱۲- یحیی برمکی و نظام	۱۰۵	بطرز حکومت
	حکومت	۱۰۶	بزرگواری و سالاری
۱۲۴	خیزران و یحیی - نظام حکومت	۱۰۶	مرگ ابو جعفر منصور
۱۲۹	تقسیمات اداری	۱۰۷	حالات منصور
۱۳۰	مالیات - وصول مالیات	۱۰۹	۹- ابو عبد الله محمد
۱۳۱	در آمدهای متفرقه - زکوة		مهدی - سومین خلیفه عباسی
۱۳۲	عشور - غنیمت - فیء	۱۰۹	مهدی و حالات او
	انتظامات کشوری - دیوان	۱۱۰	مرگ مهدی
۱۳۳	الرسائل یا دبیرخانه	۱۱۰	۱۰- ابو الفضل یحیی بن
۱۳۴	دیوان الخراج یا دارائی	۱۱۱	خالد
۱۳۵	دیوان العیش یا آرتش	۱۱۲	۱۱- ابو محمد موسی -
۱۳۶	دیوان الخاتم یا مهرداری		الهادی - چهارمین خلیفه
۱۳۷	دیوان الشرطة یا شهر بانی		عباسی
	دیوان الصدقات یا بنگاه خیریه	۱۱۲	حکومت هادی
	دیوان الضیاع یا اداره اموال خرابه	۱۱۴	رقابت هادی با هارون
۱۳۸	دیوان الزمام یا محاسبات	۱۱۵	گفتگوی هادی و یحیی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
دیوان النفاذات یا حسابداری مخصوصه	۱۳۹	منابع تاریخی ایران	۱۵۶
دیوان البرید یا پستخانه	۱۴۰	هزار افسانه	۱۵۷
دیوان العمیاء یا اداره آبیاری	۱۴۱	انتشار الف لیل و لیلہ	۱۵۸
قاضی یادادرس	۱۴۲	اشعریه - معتزله	۱۶۰
محتسب یاداروغه - معدل یا	۱۴۳	شیوع فلسفه	۱۶۲
سردفتر اسناد - حاجب یا دربان	۱۴۴	کتابخانه یحیی	۱۶۳
حارس یا نگهبان - والی و عامل	۱۴۵	شعراي دستگاہ برمکیان	۱۶۴
۱۴ - کارنامه های علمی	۱۴۶	تاریخ علم خط	۱۶۴
یحیی - ترجمه کتابها از زبان -	۱۴۷	۱۵ - تاریخ موسیقی در	
های سانسکریت و فارسی	۱۴۸	اسلام	۱۶۷
ویونانی - اشاعه علوم و فنون	۱۴۹	موطن موسیقی	۱۶۸
عصر جاهلیت	۱۵۰	مرکز موسیقی قدیم	۱۶۹
عهد رسالت - عصر خلفای	۱۵۱	اشتقاق موسیقی - اقتباس	۱۷۰
راشدین	۱۵۲	موسیقی از ایرانیان	۱۷۱
خلافت بنی امیه	۱۵۳	نواهای ایرانی	
عباسیان	۱۵۴	موسیقی در آغاز اسلام	۱۷۳
هیئت های علمی هند	۱۵۵	طویس	۱۷۴
تاریخ پزشکی	۱۵۶	نفوذ موسیقی ایرانی	۱۷۸
اخترشناسی	۱۵۷	آلات موسیقی - دف - چنگ	۱۷۹
علم هیئت	۱۵۸	نای	۱۸۰
داستانها و حکایات	۱۵۹	بربط - طنبور	۱۸۱
نویسنده کتاب کلید و دمنه	۱۶۰	کمانچه، قانون، ارگن - المیز فیه یا تار	۱۸۲

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۱۱	يك مأموریت مهم سیاسی		ترجمه کتابهای یونانی-
۲۱۳	ولایت عهدی شاهزاده محمد	۱۸۳	خوانندگان معروف برمکیان
۲۱۳	ولایت خراسان	۱۸۴	ابراهیم موصلی
۲۱۵	شکایت از فضل	۱۸۵	ابراهیم و آواز ماخوری
۲۱۶	مذهب	۱۸۸	برمکیان و ابراهیم موصلی
۲۱۷	چشم پوشی و گذشت	۱۹۰	جوآنمردی یحیی
۲۱۸	ترس از خدا - صنعت کاغذسازی	۱۹۱	اسحاق موصلی
۲۲۰	افسانه‌های حقیقی		اسحاق در نظر هارون - تشویق
۲۲۱	۹۸- جعفر برمکی	۱۹۲	از موسیقی
۲۲۲	ولیعهدی عبدالله		بزم طرب خلفای عباسی -
۲۲۳	وزارت جعفر	۱۹۵	محافلای حرم سرا
۲۲۳	گشت و گذار شبانه در بغداد	۱۹۶	راز ترقی موسیقی در آن عصر
	اختیارات جعفر - فضل و		۹۶- اخلاق و آداب و
۲۲۹	کمال جعفر	۱۹۸	عادات یحیی
۲۳۰	اخلاق و عادات جعفر	۱۹۸	داد و دهش برمکیان
۲۳۱	قیاضی به قبائل عرب	۱۹۹	برمکیان و شعرا
۲۳۲	زناشویی جعفر و عباسه	۲۰۴	کمک به دانشمندان
۲۳۳	تاریخ آل برمک	۲۰۵	پیشگوئیهای یحیی
۲۳۴	روضه الصفا	۲۰۶	دوستی بادشمنان
۲۳۵	اعلام الناس - عقیده ابن خلدون	۲۰۷	بلند همتی یحیی
۲۳۶	عباسه	۲۰۸	گفته‌های حکیمانه یحیی
	خلاصه مقاله دائرة المعارف	۲۰۹	۱۷- فضل برمکی
۲۳۷	اسلامی	۲۰۹	چهار فرزند
۲۳۸	کاخ جعفر	۲۱۰	تولد و پرورش فضل

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۲۵۵	عبدالطلب رقاشی	۲۳۹	دشمنی فضل بن ربیع
۲۵۷	انس بن ابی شیخ	۲۴۰	نامه‌های گمنام
۲۵۸	اشجع سلمی - صالح اعرابی	۲۴۱	گفتار یحیی
۲۵۹	در زندان بغداد	۲۴۲	تأسف دوستان
۲۶۱	نامه یحیی	۲۴۳	پیش آمدهای سفر مکه
	تأسف هارون - مرگ محمد و	۲۴۴	بازگشت از سفر مکه
۲۶۲	مادر فضل - مرگ یحیی	۲۴۸	مرگ جعفر
۲۶۳	درگذشت فضل	۲۴۸	قضاوت تاریخ
۲۶۴	دل عبرت بین		نوش جعفر در بغداد و
۲۶۷	مرثیه خوانی	۲۵۰	زندانی شدن برمکیان
۲۶۹	عزت و ذلت	۲۵۱	سوگواری بر جعفر
۲۷۱	شماره پاورقی‌ها و مصادر کتاب	۲۵۳	صیف بن ابراهیم - ابونواس
		۲۵۴	دعبل خزاعی